

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره
موضوع جزئی: آیه دهم - ویژگی دوم: مرض قلبی
تاریخ: ۱۷ دی ۱۳۹۶
مصادف با: ۱۹ ربیع الثانی ۱۴۳۹
جلسه: ۲۳

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین واللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

آیه دهم «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»

محصل معنای این آیه که همانند آیه قبل درباره منافقین است، این است که در قلب‌های منافقین مرض است و خداوند هم مرض آنها را افزود و به همین جهت آنها دارای عذاب شدید و دردناک هستند و سبب این عذاب دردناک هم کذب و دروغ آنها است.

ویژگی دوم: مرض قلبی «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»

این آیه در واقع ویژگی دوم منافقین را ذکر می‌کند، در آیه نهم از مکر و خدعه به عنوان مهمترین و برترین خصوصیت منافقین یاد کرده است، در این آیه به ویژگی دیگر منافقین اشاره می‌کند و آن هم مرض قلبی است، در هر دو آیه بعضی از عوارض و آثاری که بر این ویژگی‌ها مترتب می‌شود هم بیان شده است، مثلاً در آیه قبل بعد از بیان اینکه اینها اهل خدعه و نیرنگ و مکر با خدا و مؤمنین هستند، می‌فرماید: خدعه اینها در واقع خدا فریبی و مردم فریبی نیست، خود فریبی است، در اینجا هم می‌فرماید اینها در قلب‌هایشان مرض است و خدا مرض اینها را افزون می‌کند، حال درباره اسناد مرض به خداوند و افزودن مرض آنان هم انشاءالله سخن خواهیم گفت.

معنای قلب: به هر حال منظور از قلب در این آیات همان روح و نفس و عقل است، یعنی همان چیزی که منشاء فهم و ادراکات انسانی است، «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» در واقع یعنی در منشاء ادراکات منافقین مرض است، پس اشاره دارد به روح بیمار منافقین، که از حیث دریافت و عقل و ادراک گرفتار بیماری شده است.

معنای مرض: مرض هم در اینجا به همان معنای عام لغوی خود می‌باشد، یعنی خروج از اعتدال، اصلاً حقیقت مرض خروج از اعتدال است، اگر کسی جسماً بیمار شود یعنی از مسیر اعتدال خارج شده است، وقتی قوای جسمانی انسان اعتدالش بهم بخورد شخص مریض می‌شود، قلب و روح انسان هم همین‌گونه است، وقتی از مسیر اعتدال خارج شود گرفتار مرض می‌شود، آنوقت در اینجا که بحث از مرض در قلب است، یعنی ادراکات اینها گرفتار ضعف شده است، منشاء عقل و درک و فهم اینها گرفتار ضعف است. به حقایق دسترسی پیدا نمی‌کنند، همان نکته ای که در آیه قبل هم

اشاره شد که «و ما يشعرون» یعنی اینها اهل دقت و فهم نیستند، گفتیم يشعرون بالاتر از يعرفون و يعلمون است، یعنی آن معرفت دقیق و باریک بینی و آن دقت‌هایی که باید داشته باشند را ندارند و لذا گمان می‌کنند خدا و مؤمنین را فریب می‌دهند در حالی که و ما یخدعون إلا انفسهم، آنها فقط خود را فریب می‌دهند، اینجا هم در واقع به منشاء آن مطلبی که در آیه قبل اشاره شد، اشاره می‌کند، و لذا ربط بین آیات و اتصال بین آیات بر این اساس کاملاً واضح و روشن می‌شود، اینکه اینها گمان می‌کنند به خدا و مؤمنین می‌توانند مکر کنند، ریشه این امر مرضی است که در قلوب اینها وجود دارد، یعنی ضعفی که در ادراکات اینها وجود دارد، این ضعف در ادراک باعث می‌شود که به خیال باطل خدعه با خدا و مؤمنین بیفتند، در حالی که حقیقت آن «و ما یخدعون إلا انفسهم» می‌باشد.

سوال:

استاد: گفتیم در حقیقت قلب در اینجا همان روح و عقل و نفس است، همان قوه و شأنی از شئون انسان که در واقع مدرک همه امور است، و امور حسی یا عقلی، همه را در بر می‌گیرد، به این مطلب در برخی از آیات قرآن هم اشاره شده است، مثل آیه «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا»^۱، اینها قلوبی دارند که تفقه نمی‌کنند، این آیه اشاره به همان مرضی است که در آیه دهم به منافقین نسبت داده شده است.

«فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»

در این بخش از آیه می‌فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» در مورد این جمله «فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» چند احتمال است:

۱. یک احتمال این است که این آیه در واقع اخبار است از آنچه که در مورد منافقین اتفاق افتاده است.

۲. احتمال دوم اینکه این انشاء است.

هر یک از این دو احتمال هم در بین مفسرین قائل دارد، آنهایی که می‌گویند اخبار است در واقع منظورشان این است که خداوند تبارک و تعالی آن مرض و ضعف فهم و عدم تفقهی که در اینها بود را افزایش داد، یعنی در واقع اخبار از چیزی است که در گذشته اتفاق افتاده است، هر چند می‌تواند هم اخبار از گذشته باشد و هم آینده منتهی اینکه به لسان ماضی خبر از آینده داده این به عنوان حتمیت وقوع این مخبر عنه در آینده است. پس یک احتمال این است که این اخبار باشد.

^۱ . سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

اما برخی از مفسرین آن را انشاء دانستند به معنای نفرین یعنی کأنّ خداوند دارد اینها را نفرین می‌کند که اینها این چنین بشوند، یعنی الان و آینده مرض قلبی و نفهی و عدم درک و تفقه آنها افزون شود، این قبیل نفرین‌ها در برخی از آیات قرآن هم آمده است، مثل «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْيُ يُؤْفَكُونَ»^۱ در واقع دارد نفرین می‌کند که خدا اینها را بکشد.

از بین این دو احتمال در خود این آیه برخی قرائن حکایت از این می‌کند که این جمله، اخبار است، نه انشاء، چون در جمله دوم، یعنی فرادهم الله، «فاء» شاید تناسبی بانشاء نداشته باشد، قبل از آن فرموده، «وفی قلوبهم مرض» در قلب اینها مرض است، یعنی ضعف در ادراک و تفقه، پس این مرض را خداوند متعال افزون کرد، اینجا وقتی بخواهد نفرین کند، نمی‌گوید اینها در قلب‌هایشان مرض است، پس خدا مرض اینها را افزون کند، مثل قاتلهم الله، تناسبی بین این فاء و جمله ما قبل آن هم در مقام انشاء نیست، فعل ماضی هم نمی‌خواهد بگوید خداوند فقط در گذشته این بیماری را نسبت به منافقین افزود، همانطور که گفتم تعبیر فعل ماضی که در اینجا آورده است، می‌تواند حکایت از این امر هم در گذشته و هم در حال و هم در آینده باشد. منتهی در مورد گذشته به اعتبار اینکه تحقق پیدا کرده است، اخبار از ما وقع می‌دهد، در مورد حال و آینده هم به اعتبار حتمیت تحقق فعل ماضی بکار برده است، یعنی در واقع می‌خواهد بگوید بیماری اینها حتماً و قطعاً تا آخر و تا زمانی که مرگ به سراغ آنها بیاید افزوده خواهد شد.

علی ای حال در مجموع مخصوصاً با قرینه ای که عرض کردم، حرف «فاء» که بعد از این جمله آمده است، چه بسا احتمال اول اولی باشد.

«وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

آنوقت در ادامه می‌فرماید: «وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»، زیادت مرض به معنای اینکه فهم و تعقل و ادراک اینها ضعیف شود، این یک اثری از نفاق آنها در دنیا است، یک اثری هم در آخرت دارد البته عذاب الیم، عذاب دردناک، این می‌تواند هم در دنیا باشد و هم در آخرت ولی نوعاً اصطلاح عذاب الیم، در مورد آخرت بکار می‌رود، هر چند خود اینکه کسی راه درک حقیقت برای او مسدود باشد، اینکه تفقه و قدرت فهم حقیقت را نداشته باشد خود این فی نفسه یک عذاب دردناک است، علاوه بر این در آخرت هم عذاب الیم دارد، روح و عقل و قلبی که با حقیقت فاصله داشته باشد، گرفتار اوهام و خیالات باطل باشد، آمیخته با شرک و کفر باشد، این روح از این جهت که از حقیقت دور است خود این برای روح یک عذاب است، حیات و زنده بودن روح انسانی در این است که به حقایق دسترسی پیدا کند، این خاصیت و این خصوصیت برای روح انسانی است، هرچه روح انسان به حقیقت نزدیک‌تر شود کمال بیشتری پیدا می‌کند، کمال بیشتر

^۱ . سوره توبه، آیه ۳۰.

برای انسان در واقع سعادت او است، یعنی هر چیزی که به نقطه کمال خود برسد، یا به کمال خود نزدیک شود، این در واقع سعادت آن شیء است، و هرچه از کمال خود دور شود در واقع از سعادت خود دور شده است، سعادت انسان در دنیا با توجه به کمالی که برای انسان تعریف شده اتصال با حقایق است، لذا هرچه معرفت در این دنیا بیشتر باشد، قرب انسان به خداوند بیشتر است، بنده می‌خواهم عرض کنم عذاب الیم در این دنیا هم قابل تصویر است هرچند در قرآن برای آخرت به کار رفته است، تلاشی که انسان انجام می‌دهد تا این حقیقت را درک کند در حقیقت این تلاش برای کمال است و یک موجود اگر به کمال خود نزدیک شود، راحتی و رضایت او بیشتر است، اگر یک حقیقتی از کمال خود فاصله بگیرد برای او عذاب و درد و رنج است، برای همین است که منافقین از آن جهت که در ادراک خود ضعف دارند، راهها و اسباب درک و تفقه برای آنها مسدود است لذا این در حقیقت یک عذاب الیم و دردناک واقعی است، اما «ما یشعرون» اینها این را نمی‌فهمند، ممکن است کسی بگوید اگر عذاب است چرا منافقین احساس عذاب نمی‌کنند، اتفاقاً این احساس عذاب در عمق وجود آنها هست و عذاب دردناکی هم است، منتهی ممکن است به خاطر اینکه اهل شعور نیستند و «ما یشعرون» در مورد آنها صدق می‌کند، این را نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند که این یک عذاب الیم است، آنوقت این دوری از حقیقت در دنیا موجب بُعد آنها از کمال مطلق و مقام احدیّت می‌شود، اثر این دوری در عالم برزخ و آخرت به مراتب بیشتر است، این باعث می‌شود که محرومیت پیدا کند، محرومیت منشاء درد و رنج است، پس «ولهم عذاب الیم» در واقع بیان یک اثر دنیوی و اخروی (بیشتر اخروی)، برای منافقین است که در قلب آنها مرض و بیماری است که عرض کردیم مرض آنها همان ضعف در ادراک و ضعف در فهم حقیقت است، و به جایی رسیدند که نمی‌خواهند حقیقت را بشنوند و درک کنند.

«بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ»

«بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» یعنی این عذاب الیم در واقع به سبب آن دروغ و کذبی است که اینها دارند، قبلاً هم اشاره کردیم که اساس نفاق دروغ است، دورویی در واقع ریشه اش همین کذب و دروغ است، در اینجا اشاره می‌کند به اینکه ریشه این عذاب دردناک همان دروغ و کذبی است که اینها گرفتار آن هستند.

معنای کلی آیه

پس مجموعاً در آیه دهم خداوند به ویژگی دوم منافقین اشاره می‌کند که عبارت است از مرض قلبی یعنی ضعف در ادراک و فهم و تفقه، لذا حقیقت را درک نمی‌کنند، و اینکه از حقیقت دور می‌شوند منشاء خدعه آنها با خداوند است، «یخادعون الله و الذین آمنوا» برای این است در قلبهای آنها مرض است و چون نمی‌فهمند، به گمان خود با خدا خدعه

می‌کنند، در حالی که «و ما یخضعون إلا انفسهم»، یعنی یک لایه از لایه‌های پنهان منافقین و ریشه خدعه آنها با خداوند را در مرض قلبی آنها میبیند که نمی‌گذارد حقیقت را بفهمند و درک کنند. خداوند هم آنها را گرفتار بیماری بیشتر می‌کند و اثر آن این است که عذاب الیم دارند، یعنی عذاب دردناک و این هم بخاطر این است که در وجود آن دروغ رسوخ کرده است.

سر اسناد زیادت مرض به خداوند

نکته مهمی که در اینجا بیشتر از نکات دیگر لازم است به آن پرداخته شود این است که چرا افزایش مرض به خدا اسناد داده می‌شود؟ «فزادهم الله مرضا» برای چیست؟ با اینکه بنای خداوند بر هدایت همه انسانها می‌باشد، ولی ما میبینیم خداوند هم افزودن ایمان را به خود نسبت میدهد و هم افزودن ضلالت را، مثلا در مورد مؤمنین می‌فرماید: «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى»^۱، اینها گروهی هستند که به پروردگارش ایمان آوردند و ما هم هدایت آنها را افزون کردیم، از این طرف هم در مورد افزودن بیماری و مرضی که آنها دارند، این را هم به خودش نسبت می‌دهد، سر این چیست؟ چطور خداوند کمک می‌کند به کسی در این که ادراک خود ضعیف‌تر شود و در تفقه خود ناتوانتر شود و عقل و روح او در پذیرش حقیقت ضعیف‌تر و ناتوانتر شود، این برای چیست؟ این مطلب با ملاحظه دو نکته معلوم می‌شود:

نکته اول: به طور کلی هر امر و هر حادثی در عالم مستند به خداوند است و این منافات با اختیار انسان ندارد، کارهایی که ما می‌کنیم اصل و اساس آن مستند به خداوند متعال است، تا اراده او نباشد هیچ اتفاق و حرکت و کاری در این عالم صورت نمی‌گیرد، همین حرکت دادن دست به علت العلل بر می‌گردد منتهی با وسائط. پس این یک امر کلی است که بطور کلی همه امور عالم تحت تدبیر و اراده خداوند تبارک و تعالی است، منتهی خداوند امور عالم را از طریق اسباب و وسائط ساماندهی می‌کند، لذا ما می‌توانیم هم این امور را مستقیم به خدا اسناد دهیم و هم با واسطه، آنجا که انسان کاری را انجام می‌دهد، چه خوب، چه بد، بالاخره چون یک حادثی است إلا و لابد باید به خداوند منتهی شود، منتهی خداوند متعال افعال ما را هم مسبب از ارادات و اختیارات ما قرار داده است، اگر انسانی به اراده و اختیار خودش معصیت کرد این به این معنا نیست که خداوند اراده کرده است این شخص معصیت کند، خداوند اراده کرده است که این شخص با اختیار خود یا معصیت کند یا اطاعت، پس اسناد این امور به خداوند منافاتی با اختیار انسان هم ندارد، پس این یک قاعده کلی است که همه امور این عالم از جمله افعال اختیاری انسان، چه اطاعت و چه معصیت به عنوان اینکه خداوند علت العلل و مسبب الاسباب است بالاخره به خداوند منتهی می‌شود، ولی وسایل و وساطتی که این سببیت از

^۱ . سوره کهف، آیه ۱۳.

طریق آنها اعمال می‌شود، یکی از آنها اختیار و اراده انسان است، بنابر این انسان اگر به اراده خود بخواهد معصیت کند این هم منافاتی با اسناد آن با خداوند ندارد، چون هیچ حرکت و فعل و موجودی و تحرک و شدنی در این عالم نمی‌تواند خارج از نظام علیّ و معلولی باشد.

نکته دوم: از سوی دیگر به طور کلی وقتی انسان به درجه و مرحله ای میرسد که راه های فهم و درک و تعقل را به روی خود می‌بندد، یعنی به نقطه ای می‌رسد که دیگر توانایی درک حقیقت را ندارد، این کأنّ در یک باتلاقی قرار گرفته است که هرچه دست و پا میزند بیشتر فرو می‌رود، اینکه خداوند مرض او را بیشتر می‌کند این در واقع همان باتلاقی است که بدست خود منافق برای خودش ایجاد شده است و هرچه دست و پا میزند بیشتر در آن فرو می‌رود، فرو رفتن در دوری از حقیقت و جهل و نادانی وعدم تفقه به این معنا که امور به خدا نسبت داده می‌شود درست است، ولی خودش سبب شده است که در این باتلاق بیشتر فرو رود، لذاست که اخبار از زیادت مرض می‌دهد.

سوال:

استاد: علتش این است که اینها در اینجا موضوعیت دارد، یعنی در واقع می‌خواهد بگوید کسی که در قلبش مرض و عدم تفقه است، نتیجه آن فرو رفتن در یک باتلاقی است که خدا هم آنها را دیگر نجات نمی‌دهد، یا مثلا خداوند در مورد آنهايي که اهل هدایت و اهل ایمان هستند، خداوند جز هدایت و سلامت چیزی در دعوتش نیست، خداوند دعوت می‌کند، شیطان هم ادعا می‌کند که من جز دعوت کاری نمی‌کنم، منتهی مهم این است که کلام و پیام خدا در چه ظرفی ریخته می‌شود، قرآن اگر در ظرف ناسالم ریخته شود جز گمراهی چیزی ندارد، اگر به بیمار هم غذای سالم بدهیم وقتی ظرف وجودی او بیمار است، همین غذای سالم باعث تشدید بیماری او می‌شود و او را از پا در می‌آورد، همین وضعیت ضلالت انسان است، انسانی که ظرف روحی و ظرف وجودی او ناسالم و مریض و آلوده است، حتی اگر قرآن هم در آن ظرف قرار بگیرد نه تنها به او کمک می‌کند بلکه بیشتر سبب ضلالت و گمراهی او می‌شود.

پس «فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» در واقع این را می‌خواهد بگوید که همه امور به خداوند نسبت داده می‌شود و اساس آن اختیار و اراده خود انسان است، خداوند هم این طور نیست که سم به آنها تزریق کند، یعنی خداوند به هیچکس بیراهه نشان نمیدهد، منتهی همان هدایت و همان راه و همان دعوت اگر به قلب بیمار عرضه می‌شود برای او ثمری جز بیماری بیشتر و فرو رفتن بیشتر در باتلاق ندارد.

«والحمد لله رب العالمين»